

شهروندی جهانی در گستره جهانی شدن حقوق بشر

حسین شریفی طرازکوهی

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

پدیده پرشتاب جهانی شدن، سبب شده بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها، واکنش‌ها و سنجش‌ها در سطح جهانی و با توجه یا دخالت عوامل فرا ملی اتخاذ شوند و نوعی جهان‌شهر اخلاقی مبتنی بر حقوق بشر در کانون توجه باشد. در این پارادایم نوظهور، ناگزیر بازیگرانی متفاوت از دولت‌ها نیز در سطح بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند که در پی تحقق جهت‌گیری‌های جدید هستند؛ اما آیا این روند به صورت غالب در عرصه بین‌المللی مورد پذیرش همگانی قرار گرفته است و یا ملاحظه‌ای است که اگر بدان توجه شود، شایسته تلقی می‌گردد؟ یا موجی است تحت الشعاع قدرت که به مثابه ابزاری در اختیار قدرتمندان قرار خواهد گرفت که جز تبعیض ثمری نخواهد داشت؟

در این نوشتار پاسخ به این پرسش‌ها و نظایر آنها در پرتو مفهوم «شهروندی جهانی» هدفی است که پی گرفته می‌شود.

واژگان کلیدی: شهروند جهانی؛ جهانی شدن؛ بین‌المللی شدن؛ جامعه‌پذیری هنجاری؛ حقوق بشر

مقدمه

پدیده غالب و پرشتاب جهانی شدن، روندی است کیفی که فراسوی مرزها و محدودیت‌های ناشی از آن عمل می‌کند و آثار خود را پدیدار می‌سازد. در این راستا، بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها، واکنش‌ها و سنجش‌ها در سطح جهانی و با توجه به عوامل فرا ملی و یا دخالت آن عوامل، اتخاذ می‌شوند. برخی انسان‌ها در ارتباط با جهان به منزله یک کل رفتار می‌کنند و ارزش‌های جهانی را مدنظر دارند. این فرآیند در مقایسه با گذشته‌های نه چندان دور، حکایت از مجموعه‌ای از تغییرات و دگرگونی‌های بنیادین دارد که چالش‌های جدی بر الگوهای سنتی وارد می‌آورد و خواستار بازاندیشی ضروری آنهاست. دنیایی پیش رو است که از رهگذر ارتباطات سریع و لحظه‌ای و نیز عرضه اطلاعات و کسب آگاهی‌ها، معیارها و هنجارهای جهانی را در نظر می‌گیرد؛ هنجارهایی که موافق وجدان بشری بوده و معطوف به نیازهای مشترک است که مستلزم حیات معقول بشری

است، «بشریتی» که «حرمت ذاتی» دارد و مافوق فرهنگ، قوم، نژاد، مذهب و...، هنجارهای خاص خود را طلب می‌کند. به بیان دیگر، ارتباطات دولت محور، جای خود را به ارتباطات جدید مادی- معنوی ویژه‌ای میان شهروندان جوامع مختلف می‌دهد؛ نوعی جهان شهر اخلاقی، مبتنی بر مفهومی از «حقوق بشر» که از طریق مجموعه‌ای از علائق مشترک، تعریف و تبیین می‌گردد و از نظر کانت «علائق عمیق‌تر به انسان‌ها در هر جایی که باشند» (Linklater, 1999: 41). چرا که در این نگاه، همه انسان‌ها اعضای یک جامعه مدنی دارای قواعد مشترک هستند که در آن اهداف و مقاصد مشترک‌شان باید رعایت شود و محدودیت‌های روانی-اخلاقی بر کاربرد ناصحیح قدرت، ایجاد گردد (شی یرمر، ۱۳۷۸: ۶۶). حوزه‌ای که در آن بنا بر تعریف افراد انسانی، اعضای اصلی جامعه بشری‌اند و رابطه بین حاکمیت، سرزمین، تابعیت و شهروندی در پرتو شبکه ارتباطی جدید، معنا و سازوکار دیگری می‌یابند؛ روابطی نوین با اصول و روابط جدید در پارادایمی که در آن تعهدات، وفاداری‌ها و دلبستگی‌ها از نوعی دیگر خواهد بود. از این حیث، موج ناشی از تحولات «هنجاری» و «ساختاری» مبتنی بر جهانی شدن حقوق بشر، کارکرد موسسات و نهادهای ملی - بین‌المللی را دستخوش تغییر کرده است (Mcgregor, 1998: 369) و به طور کلی تعهدات و تکالیف معطوف به حمایت بین‌المللی از حقوق بشر را با تأکید بر موجودیت انتزاعی «جامعه بین‌المللی» تحمیل می‌کند و روابط جمعی‌ای فراتر از جامعه دولت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد.

در این پارادایم در حال ظهور، به ناگزیر بازیگرانی متفاوت از دولت‌ها نیز در سطح بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند که خواستار جهت‌گیری‌های جدید هستند؛ چارچوب ارجاع (**Reference Framework**) جدیدی که به موجب آن اشخاص حقیقی و حقوقی از حیث ارتباطی که با جامعه بشری برقرار می‌کنند، فراتر از قلمرو سیاسی- جغرافیایی یک دولت خاص، نقش آفرینی می‌کنند. انسان‌ها نیز فراتر از محدودیت‌های ملی- سیاسی، به خویشتن، حقوق و وظایف خود آگاهی پیدا کرده و جهانی می‌اندیشند، هر چند در بسیاری از امور، به صورت محلی رفتار می‌کنند. از یک سو رفتار محلی- بومی آنها ریشه گرفته و یا با توجه به الگوهای جهانی است و از سوی دیگر، افق‌های دید آنها فراتر از مقتضیات عالی انسانی رقم می‌خورد. امری که لاجرم بر نقش و کارکرد دولت‌ها در پرتو روندهای بین‌المللی شدن (**Internationalization**) و جهانی شدن (**Globalization**) تأثیرگذار است. روندهای پرشتابی که در روابط پیچیده بین‌المللی استمرار دارد

و مفهوم «شهروندی» را در شکل جدید «شهروندی جهانی» (Global Citizenship) جست‌وجو می‌کند. مقوله‌ای که با توجه بر واقعیات جهان جدید و بدون انکار «هویت»‌های ملی، قومی، نژادی و ...، اتباع دولت‌های خاص، به دور از دلبستگی‌های ملی-سیاسی عمل می‌کنند. بدین ترتیب، نوعی سمت‌گیری جدید پیراوند حداقل‌های مورد اجماع به وجود می‌آید؛ اجماعی که بر اساس آن، جوامع محلی و ملی ضمن ارائه ارزش‌های ملی-سنتی خود به سایرین، در عین حال، پذیرای «ارزش‌های جهانی» نیز هستند. به عبارت دیگر، جوامع ملی دیگر نمی‌توانند فقط به ارزش‌های بومی و معیارهای محلی-ملی وابسته بوده و امور خود را تنظیم نمایند؛ بلکه متفاوت از گذشته، مرجعیت امور به معیارهای مشترک انسانی واگذار می‌شود.

در این منظر، جامعه ملی، جامعه‌ای متأثر از تعاملات و مناسبات با جامعه جهانی است و دولت ملی، دولتی است تحت تأثیر عوامل و نهادهای بین‌المللی و فراملی. در این ارتباط و تعامل گسترده، به لحاظ منطقی «هویت» انسان‌ها صرفاً تحت تأثیر یک جامعه یا یک ساختار اجتماعی ثابت یا عامل برگرفته از «قومیت»، «نژاد» و «فرهنگ» قرار ندارد؛ بلکه «هویتی» انسانی و بهره‌مند از عوامل متعدد است که بر «همبستگی و همفکری کلی بشری» مبتنی می‌باشد؛ در عصر جدیدی که انسان‌ها در اثر ارتباط و تعامل با یکدیگر، به نوعی خودآگاهی و آگاهی جهانی رسیده‌اند، یعنی آگاهی از چیزی که «بشریت» خوانده می‌شود (والر اشتاین، ۱۳۷۷: ۲۶۸). اساساً گسترش و تعمیق این نوع جدید از ارتباطات میان شهروندان جوامع، پیامدهای ویژه‌ای را به همراه خواهد داشت و بر کلیه فرایندهای اجتماعی - و در سراسر حیات فردی و اجتماعی- تأثیرگذار است. روندی شتابان و پیچیده که از آن گریز و گزیری نیست؛ هم از وصف فراملی و جهانی (Erga Omnes) برخوردار است و هم آن چنان بنیادی که بر حسب لزوم، مستلزم اقدام از نوع دسته جمعی (Actio Popularis) همه اعضای جامعه جهانی است و از همه سازوکارهای ملی و بین‌المللی در جهت تحقق مقتضیات ضروری بهره گرفته می‌شود که عامل پیوندهای نزدیک میان شهروندان جوامع مختلف است. ظهور این اندیشه و بروز آن در عملکرد دولت‌ها و رویه قضایی بین‌المللی، «صلح و امنیت بشری» را جایگزین «صلح و امنیت بین‌الدولی» کرده است. اما آیا روند فوق که افق‌های روشنی را نوید می‌دهد به صورت غالب در روند بین‌المللی مورد پذیرش همگانی قرار گرفته است یا اینکه ملاحظه‌ای است که اگر بدان توجه شود، شایسته تلقی می‌گردد؟

آیا موجی است تحت تاثیر قدرت که ابزاری در اختیار قدرتمندان و فرادستان قرار خواهد گرفت و جز تبعیض، ثمری نخواهد داشت؟ آیا این روند آن‌چنان قوی و ریشه‌دار است که بتواند جامعه‌پذیری هنجاری (Normative Socialization) با محوریت حقوق بنیادین بشری را نتیجه دهد؟ تفاوت‌های ناشی از مؤلفه‌های فرهنگی، قومی، ملی و ... در تعامل تاریخی سیاست و حقوق، چگونه جایگاه خود را پیدا خواهد کرد؟

پاسخ به این پرسش‌ها را باید با توجه به روند مسلط «جهانی شدن» و پارادایم در حال ظهور «جامعه مدنی جهانی» (Global Civil Society) که زمینه‌ساز مفهوم «شهروندی جهانی» است و فراتر از تعلقات مقید به مرزهای فرهنگی، سیاسی و کسب هویت‌های معطوف به آن معنا می‌یابد و به نوعی هویت جهانی رهنمون می‌شود، دنبال کرد.

جامعه مدنی

انسان‌ها به عنوان موجودات اجتماعی درک می‌کنند که می‌توانند اهداف خصوصی و شخصی خود را با همکاری دنبال کنند. همکاری‌ای که از نظر هگل در پرتو آن، فرد از واحد محض بودن خارج شده و اهداف خود را در قالب اهداف کلی جست‌وجو می‌کند (چاندوک، ۱۳۷۷: ۳۱). جامعه‌پذیری‌ای که به تعبیر کانت، انسان را فراتر از زندگی گیاهی و حیوانی محض قرار می‌دهد و او باید خود را از آن فراتر برده؛ یعنی حیات جمعی (کاسیرر، ۱۳۷۸: ۶۹). حیات جمعی‌ای که از باب ضرورت خود، آن‌را پدید آورده‌اند، اما قوام و استمرار هدفمند آن مستلزم محدودیت‌هایی است که باید بر آنچه روسو «غریزه صیانت نفس» نامیده تحمیل شود (پیشین: ۷۳) امری که لازمه انسجام اجتماعی است، نوعی زیست مشترک که هدف آن تأمین «صلح»، «امنیت» و «آرامش» است. غایتی که نقش و کارکرد عوامل مختلف اجتماعی را تعیین کرده و «آزادی فردی» و «اجتماع‌پذیری» را با هم سازش می‌دهد؛ از این رهگذر «جامعه مدنی» و «نهادهای» آن معنا پیدا می‌کنند (Loughlin, 2001: 42).

مفهوم جامعه مدنی با مجموعه‌ای از مفروضات، ارزش‌ها و نهادهایی همچون: حقوق سیاسی، اجتماعی، مدنی، حاکمیت قانون، نهادهای نمایندگی، حوزه‌های عمومی و مهمتر از همه انجمن‌های گوناگون همراه است که لوازم اجتناب‌ناپذیر دموکراسی را به‌وجود می‌آورند (چاندوک، ۱۳۷۷: ۳۳). در این گستره نوعی «نظم سیاسی» شکل می‌گیرد که در پرتو آن حقوق شهروندان به صورت

روشمند و آشکار تنظیم شده و تحت حمایت قرار می‌گیرد و ارکان جامعه مدنی در جهت تأمین منافع و مصالح عمومی قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، می‌توان جامعه مدنی را نوعی رژیم خاص تلقی کرد؛ یعنی گروهی از برنامه‌های اجتماعی و سیاسی که مبتنی بر اصول دموکراسی و حقوق بشر هستند. در این زمینه افراد، آگاهانه منافع خود را تشخیص می‌دهند و به تعامل با یکدیگر می‌پردازند و از این رهگذر، به شکل گسترده‌ای مسائل اجتماعی معطوف به زندگی خصوصی - در چارچوب ارکان جامعه مدنی - به حوزه عمومی و بین‌المللی انتقال می‌یابد و یا به یک جامعه مدنی قوی و نیرومند تبدیل می‌شود (Everitt, 2001: 67). روندی که به ناچار به مشروعیت حکومت‌های برخوردار از اقتدار عالی رهنمون می‌شود؛ یعنی عوامل مؤثر و شاخص‌های آگاهی بخشی که مستلزم بازنگری در مفروض‌های نظام سنتی، دولت محور است. امری که به واقع، پیامد جهانی شدن هنجارهایی است که در پرتو ارتباطاتی فراتر از روابط محدود به مرزهای جغرافیایی و سیاسی ظهور می‌یابند و در چارچوب نهادهای مدنی متجلی می‌شوند.

در این دیدگاه، جامعه مدنی به مثابه نهادهای اجتماعی مستقل و ارتباط‌دهنده بین دولت و مردم، با تکیه بر افکار عمومی و نیز پشتیبانی آنها و نیز تأکید بر بنیان‌های معطوف به جامعه بشری، پدیدار می‌شود (Baher, 1999: 8-19). غایتی که لزوماً در تضاد با هویت ملی و ارزش‌های برتر قرار نمی‌گیرند، بلکه از حیث ارتباط منطقی و ساختار بایسته‌ای که باید بین دولت، مردم و این نهادهای مستقل واسط وجود داشته باشد، می‌توان قلمرو فعالیت آنها را در داخل و خارج از مرزها تعیین نمود. ذوات غیر بین‌المللی‌ای که از طریق عرضه فعالیت‌های انسانی اشاعه شده و گسترش و انتشار آن در سطوح ملی و بین‌المللی که امروزه در پرتو انفجار اطلاعات و توسعه ارتباطات به نحو فزاینده‌ای در حال گسترش است، قادرند دولت‌ها را وادار به رفتاری نمایند که شاید تمایلی به آن وجود نداشته باشد؛ یعنی اقداماتی در قلمرو صلاحیت دولت‌ها که فراتر از اراده و اختیار آنها می‌باشد. به تعبیر دیگر، از این رهگذر، دیگر اموری که در صلاحیت ذاتی و انحصاری یک دولت قرار داشته باشد و بتوان دیگران را از آن برحذر داشت (Kaldor, 1999: 200)، دیگر نه تنها احتمال نظری، بلکه امکان عملی نیز ندارد. لذا دولت بر اساس حقوقی که به مردم می‌دهد؛ امنیت و نظم که برای آنها و در جهت منافع آنها برقرار می‌کند؛ حقوق و آزادی‌های اساسی‌ای که تضمین می‌کند و میزان پاسخگویی، ارزیابی می‌گردد. در این راستا، بازیگران غیردولتی به مثابه نهادهای جامعه مدنی در پی نفوذ و تأثیرگذاری مستقیم بر خط مشی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و

قانون‌گذاری‌های دولت بر می‌آیند. از باب ضرورت ایفای چنین نقشی، برخی بر این گمانند که واقعیت این است که هرگونه تلاش هدفمند برای برقراری دموکراسی و محترم شمردن بشر، مستلزم ایجاد جامعه مدنی است. به عبارت دیگر، دموکراسی و حقوق بشر کلماتی هستند که خارج از حوزه جامعه مدنی دارای تعین خارجی، خالی از معنا و مفهوم به نظر می‌آیند.

نهادهای جامعه مدنی، صرفاً در چارچوب معیارهای سنتی و ملی عمل نمی‌کنند، بلکه در گستره بین‌المللی اقدام می‌کنند. این واقعیت را می‌توان به ویژه در زمینه حوزه موضوعی حقوق بشر از سوی نهادهای حقوق بشری مشاهده کرد. این سازمان‌ها با آغاز برقراری ارتباطات بین‌المللی، معیار سنجشی فراتر از معیارهای ملی، قومی و مذهبی و قواعد بین‌المللی حقوق بشر خواهند داشت (Asbjorn, 1985: 397) و با کسب حمایت از سوی نهادهای مدنی سایر جوامع و نیز نهادهای بین‌المللی مرتبط - به عنوان عامل شتاب دهنده جامعه مدنی - دولت‌ها را به پاسخگویی وادار می‌کنند (Shaw, 1996: 223). چرا که از این منظر، مفروض داشتن پیوند متقابل و وثیق جمیع حقوق ذاتی، تقسیم ناپذیر و غیر قابل سلب بشر - که از اولویت ویژه برخوردار شده است - مستلزم عهده‌دار شدن مسئولیت‌های خاص دولت‌ها می‌باشد. مفاهیم و جهت‌گیری‌هایی که ساختارهای خاص خود را طلب می‌کند، تشکل‌ها و سازمان‌های جدیدی که به صحنه فعالیت‌های اجتماعی وارد شده و تشدید و گسترش پویایی‌های جهانی را سبب شده است (واترز، ۱۳۷۰: ۶۹). روندی که در پرتو ضرورت‌های ناشی از تعاملات جدید میان دولت - ملت‌ها و موقعیت‌های جدید پیش روی آنها با تأکید بر قواعد و نهادهای مشترک، از یک منظر، مستلزم نوعی همبستگی «Solidarity» میان دولت‌ها می‌باشد (Bull, 2002: 230).

گسترش هنجارهای بشری

اصول و هنجارهای حقوق بشر جهانی، ناظر بر حقوق اساسی و بنیادینی است که حقوق ذاتی تلقی شده و با تأکید بر کرامت و حیثیت انسان، جزئی از حقوق غیر قابل سلب افراد در مقابل دولت و جامعه تلقی شده است و دولت‌ها نسبت به رعایت و احترام به حقوق مزبور، ملزم و مکلف تلقی شده‌اند. جهان‌شمولی‌ای که از این رهگذر عرضه می‌شود، غیر انحصاری است و در آن تمامی فرهنگ‌ها مورد شناسایی قرار می‌گیرند؛ به شرط آنکه هر یک از آن فرهنگ‌ها، خود معتقد به برابری شأن تمامی انسان‌ها باشند. بنابراین، ارزش‌هایی مورد توجه است که خاستگاه آنها وجدان

انسانی است؛ لذا بُعد فراگیر و عمومی آن ملاک است. هر چند که در غرب، به این مقوله بیشتر اهمیت داده می‌شود، اما حقوق بشر بر کرامت و منزلت انسانی استوار است و صرفاً از این جهت بر بشر تعلق می‌گیرد که «بشر» است و زمان، مکان یا قیدی را بر نمی‌تابد. لاجرم، دو بُعد سلبی و ایجابی آن مورد تأکید است: بُعد ایجابی در مقام احقاق و اعمال حق و تحقق و عینیت بخشیدن به کرامت انسانی است و بُعد سلبی، بازدارندگی در مقام دفاع و ممانعت از تهاجم، تجاوز و مخدوش ساختن آن را در نظر دارد. از این منظر، تخلف از معیارها و ارزش‌های انسانی، برگرفته از ملاحظات ابتدایی و ذاتاً بدیهی انسانی (Self-Evident) بوده است که ویژگی مطلق داشته و در زمان صلح و جنگ باید رعایت شود. بشر، به دلیل بشریت، شایسته داشتن این حقوق اولیه است؛ حقوق اولیه‌ای که ناظر بر مشترکات انسانی است و از این حیث تفاوتی در ماهیت آنها نیست. لذا نمی‌توان آن را منسوب به غرب و شرق یا فرهنگ خاصی نمود؛ یعنی روندی جهانی است، روندی که حتی ادراک فرهنگی (Cultural Knowledge) خودی (Self) در مقابل دیگری (Other) را بر نمی‌تابد و بر فردیت در گستره وسیع‌تر «بشریت» و اغلب از رهگذر مفهوم حقوق بشر جهانی بر آن صحنه گذاشته می‌شود (Evans, 2001: 118).

هر جا که یک گروهی انسان باشد، این مسائل می‌تواند وجود داشته باشد. حقوق بشر با بشر به دنیا آمده و با بشر هم از دنیا خواهد رفت. نه ربطی به سازمان ملل امروز دارد و نه به انقلاب فرانسه دیروز (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۲: ۷۱) بلکه انسان‌ها، با بهره‌گیری از تجارب تلخ، به نوعی خودآگاهی و «آگاهی جهانی» یعنی آگاهی از چیزی که بشریت خوانده می‌شود، رسیده است (والرشتاین، ۱۳۷۷: ۲۶۸) و با تکیه بر پیوندهای وثیق جوامع و تأثیر گذاری‌های نهادهای جامعه مدنی، زمینه لازم برای گذار از نظم سیاسی نامطلوب فراهم می‌شود. از این منظر، جهانی شدن حقوق بشر و نهادینه شدن آن در چارچوب ارجاع بین‌المللی به این معناست که همه افراد از حقوقی برخوردارند که شایسته انسان است و در مقابل حاکمیت افراطی دولت باید از آن محافظت شود؛ حقوق بنیادینی که در چارچوب حقوق شهروندی نهادینه گردیده است و از این رهگذر، حقوق معطوف به افراد انسانی به صورت روشمند و آشکار تضمین می‌شود؛ یعنی به مثابه تعهداتی که دولت در مقابل اتباع خود دارد.

امروزه، افراد انسانی و گروه‌ها نه تنها به عنوان اعضای یک اقلیت یا اتباع یک دولت، بلکه به خاطر انسان بودن مورد توجه قرار می‌گیرند و برای آنها قواعدی مقرر می‌شود (نقیب زاده،

۱۳۷۰: ۶۰۴). این رهیافت که بر ایده جهانی واحد با سرنوشت بشری تکیه دارد، خواستار نظم حقوقی بین‌المللی است که از یک سو متناسب با ساختار جامعه بین‌المللی و از سوی دیگر شایسته انسان متمدن باشد (کلیسار، ۱۳۷۱: ۱۳)، درون این رهیافت، اصلی وجود دارد که بر اساس آن نهادهای مختلف دولت فقط به گونه‌ای می‌توانند اعمال صلاحیت کنند و اقداماتی را به انجام برسانند که مبتنی بر هنجارهای حقوقی باشد. بایسته‌هایی که بتوان به آنها «هنجار» اطلاق نمود، اصول بنیادین جوامع انسانی تلقی می‌شوند و به مثابه انتظارات مشترک، به اولویت‌ها و هویت کنشگران و نیز افراد شکل می‌دهند و اهداف جمعی و نتایجی را تعریف می‌کنند که مشخصه کلی آنها این است که در همه جوامع قابلیت اعمال و اجرا دارند. روندی که با وصف آرمانی در گستره ارزش‌های انسانی، به انسانی شدن قواعد بین‌المللی و موضوعیت پیدا کردن «فرد انسانی» در سیاست بین‌الملل رهنمون گردیده است.

جامعه مدنی جهانی

جامعه مدنی جهانی، استعاره‌ای برگرفته از تحولات هنجاری ساختاری جهانی است که به دامنه وسیع فعالیت‌های نهادهای مدنی-اجتماعی و به یک معنا «انسان‌ها» و فراتر از حدود جغرافیایی محصور به مرز اشاره دارد. آنجا که اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی ادغام شده، ماهواره‌ها اخبار سراسری را به جهان منتقل می‌کنند و تبادلات فرهنگی در گسترده‌ترین شکل آن صورت می‌گیرد. فضایی که در پرتو آن، در یک قسمت از جهان اعتراضاتی درباره اوضاع نابسامان بخش دیگر صورت می‌گیرد و اینترنت، ارتباطات را لحظه‌ای و مستقیم کرده است (Albrow, 1996: 93). دوره‌ای جدید از روابط، موسوم به عصر جهانی که مقتضیات خاص خود را دارد و در پرتو آن نهادها و جنبش‌های اجتماعی، بسیار تأثیرگذار و تعیین‌کننده ظاهر می‌شوند؛ نهادهایی که در سطح جهانی، فراتر از اراده دولت‌های برخوردار از حاکمیت اداره می‌شوند (Colas, 2002: 27-30). به عبارت دیگر، جامعه مدنی جهانی، بدون در نظر گرفتن دولت‌های مستقل و رژیم‌های بین‌المللی معطوف به اراده آنها، جامعه‌ای متشکل از گروه‌ها و افراد در قالب اجتماعات، مؤسسات و تشکل‌های داوطلبانه‌ای است که بدون توجه به هویتشان، به عنوان شهروند دولتی خاص، فراتر از اجتماعات ملی اقدام می‌کنند. جامعه مدنی جهانی، عرصه فعالیت و ظهور تعاملات و نهادهای مدنی همه جوامع بوده و پیرامون موضوعات اساسی ناظر بر حیات جمعی نوین است که بیانگر جهانی

شدن فعالیت‌های انسانی، مشکلات و نیازهای اجتماعی است (اخوان زنجانی، ۱۳۷۷: ۳۲). مقوله‌ای که به واقع در حوزه ارزش‌های فرهنگی، رفاه، خیر و مصلحت مشترک و در قلمرویی فراتر از حوزه سیاسی، اما تاثیرگذار بر آنها، معنا می‌یابد (Christenson, 1997: 731).

جامعه مدنی جهانی بیان‌کننده رابطه خاص بین شهروندان به عنوان یک موضوع یا هدف منفعل و کنش‌پذیر، برنامه‌ها و سیاست دولت تلقی نمی‌شود؛ بلکه ترجیحاً هم به مثابه مشارکت‌کننده فعال در شکل‌گیری خط‌مشی‌های سیاسی و در عین حال، به منزله عوامل پایدار مشروعیت بخش نیز محسوب می‌گردد (Turner, 1998: 30). چون از این منظر در پرتو تحولات بنیادین بین‌المللی، دولت‌ها به ناچار در مسیری قرار گرفته‌اند که از آن به «سمت‌گیری» دیگری و متفاوت از گذشته نام می‌برند (فرانکل، ۱۳۶۹: ۲۳۹). به این معنا که دولت‌ها مجبورند تمایلات و قابلیت‌های جدید را به حساب آورند. به تعبیر دیگر، هر چند در نظام بین‌الملل و نظم عمومی و حقوقی حاکم بر آن، موجودیت دولت‌های مستقل اهمیت داشته و نقش‌های متنوعی را ایفا می‌کنند و هنوز ادعای داشتن حاکمیت‌های عالی و برتر توسط کلیه دولت‌ها، واقعیتی انکارناپذیر است؛ اما روندهای جهانی و نیز وابستگی‌های متقابل و همبستگی‌های ناشی از آن، دولت‌ها را می‌دارد تا به مسائل جهانی توجه داشته باشند (Taylor, 2003: 43) یا از نظر روزنا «در این شرایط، توانایی دولت‌ها کمتر از گذشته است و دستور کار دولت‌ها در حال گسترش است ولی آنها فاقد اراده، صلاحیت و منابعی هستند که توانایی‌هایشان را به همان میزان گسترش دهند. در نتیجه، می‌توان گفت که بیشتر دولت‌ها چنان تضعیف شده‌اند که مدیریت اثر بخش، تا حد زیادی برایشان ناممکن است» (روزنا، ۱۳۸۰: ۵۱-۵۰). امری که از رهگذر آگاهی روز افزون ملت‌ها و ارتباطات گسترده اجتناب‌ناپذیر و مستمر آنها با یکدیگر و نیز با تکیه بر بنیادهای اخلاقی و انسانی، بر دامنه آن افزوده می‌گردد. از این حیث، هیچ دولتی نمی‌تواند نظم حقوقی کاملاً مستقل داشته باشد. بلکه اراده جمعی جامعه جهانی در چارچوب موازین معطوف به تأمین منافع مشترک و مبتنی بر اخلاق و عدالت، مستلزم نوعی فرهنگ رفتاری جدید است. چارچوب جدیدی که در آن فرصت‌طلبی‌های سیاسی مبتنی بر منافع مادی در چارچوب «پارادایم واقع‌گرایی سیاسی» باید جای خود را به سیاست‌گذاری‌های مبتنی بر «الزامات حقوقی» بدهد که در آن هدف «حاکمیت برای شهروندان و اعمال اجرای حقوق شهروندی» باشد تا «حاکمیت بر آنها». این دگرگونی و

تحول به طور مستقیم از مفاهیم، ارزش و اخلاق عالی انسانی نشئت گرفته و شدیداً «حاکمیت دولت» را در ابعاد داخلی تحت تأثیر قرار داده است؛ تا آنجا که امروزه دولتی با اختیارات محدود، موسوم به «دولت قانونمند» مورد تأکید است که قدرت آن بر اساس معیارهای مشخص حقوقی تنظیم شود و شهروندان از این حق برخوردار باشند که برای اثبات و جلوگیری از سوء استفاده از قدرت و اعمال بیش از حد آن، به نهادهای حقوقی- نظارتی متوسل شوند (بویو، ۱۳۷۶: ۲۶).

وفاداری‌های سیاسی- ملی و شهروندی جهانی

انقلاب در جابجایی و ارتباطات، شدت و افزایش فعالیت‌های جهانی و فراملی شده را در مجموعه‌ای از حوزه‌ها (سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی) منعکس و تقویت می‌کند که در عمل به تقسیمات جغرافیایی و اجتماعی جدید منتهی می‌شود. در این گستره، روابط به گونه‌ای است که طبقه جدیدی از مردم، مستقیماً در این فعالیت‌های جهانی مشارکت می‌کنند. اشخاصی که هر چند از نظر مرزی، زبانی و فرهنگی محدود می‌باشند، اما حیات جمعی و فردی آنها تحت تأثیر فرآیندهای جهانی است (Kaldor, 1999: 208). امری که این امکان را فراهم می‌سازد که جهان را همچون یک کل، درک و تجربه کنیم. بر این اساس، در عصر جدید و در پرتو بایسته‌های ناشی از تکوین جامعه مدنی جهانی، انسان و خواسته‌های او در چارچوب هویت جمعی و غلایق فراملی و وفاداری‌های چند جانبه، تبدیل به معیار عمل می‌شود (Tully, 1998: 221). در این دیدگاه، آنچه بنیادی و اساس تلقی می‌شود، اصول و قواعد ناظر بر انسان و ارزش‌های اخلاقی است که همه باید در چارچوب آن عمل کنند. این قواعد جهانی هستند که مساوات حقوقی و اخلاقی را نه تنها برای اعضای خانواده و همسایگان، بلکه برای دیگران نیز می‌طلبند؛ لذا احترام یکسان در مقابل هر فرد باید شامل آن افرادی نیز بشود که با یکدیگر آشنا نیستند و همه این حق را دارند که غریب بمانند؛ یعنی این حق را دارند که زندگی شخصی و کاملاً متفاوت خود را دنبال کنند. نوعی همزیستی‌ای که شامل گروه‌ها و ملت‌هایی نیز می‌شود که سنت‌ها و ریشه‌های متفاوت دارند و به قول هابرماس: «با روش‌های متفاوت زندگی، هریک خواهان حفظ هویت اعضای خود نیز هستند» (جهانبگلو، ۱۳۷۶: ۱۵۰).

به منظور محقق ساختن این اصول و هنجارهای انسانی، کار ویژه‌های دولت باز تعریف می‌شوند؛ امری که عملاً بر حوزه صلاحیت دولت و در حالت کلی بر رابطه دولت و مردم تأثیر

متقابل می‌گذارد و اساساً روابط، در عرصه ملت‌ها در نظر گرفته می‌شود. به یقین، این چنین شرایطی بر وفاداری مردم به دولت‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، با فعال‌تر و کارآمدتر شدن بازیگران فراملی «Transnational» و فروملی «Sub-National» در جهان چند مرکزی و اثبات توانایی آنها برای مقابله با مسائلی که برای دولت‌ها دشوار یا بیرون از صلاحیت آنهاست، شهروندان برای دریافت کمک به مراکز دیگری غیر از مرکز کشور خود روی خواهند آورد (روزنا، ۱۳۸۰: ۵۱). امری که لزوماً در تضاد با هویت ملی و ارزش‌های ملی قرار نمی‌گیرد، بلکه از حیث ارتباط منطقی و بایسته‌ای که باید بین دولت، مردم و نهادهای واسطه جامعه مدنی مستقل از دولت وجود داشته باشد، می‌توان قلمرو و گستره فعالیت آنها را در درون و برون مرزها تعیین نمود. جامعه سیاسی، یک جامعه فرادولتی را نمی‌پذیرد؛ بلکه سازوکارهای نظارتی و کنترلی جدید ایجاد می‌شود که در چارچوب جامعه سیاسی دولت محور، مطلوب انسانی را فارغ از هر قید و شرطی مد نظر دارد. روند پر شتاب جدیدی که متأثر از ضرورت‌های آن، نمی‌توان صرفاً به وفاداری سیاسی سنتی محدود شد، بلکه می‌توان علائق و وفاداری‌های دیگری نیز داشت.

اندیشه و تفکر حاکم بر این امر آن است که همه انسان‌ها، اجتماع اخلاقی‌ای را تشکیل می‌دهند که هرچند در اجتماعات جغرافیایی سیاسی مقید به مرز زندگی می‌کنند، اما تحت حاکمیت اصول جهانی مبتنی بر معیارهای عقلی و وجدانی قرار دارند. برداشتی که در پرتو وصف جهانی از ارزش‌ها و بنیادهای بشری، جامعه سیاسی دولت محور را نفی نمی‌کند و جامعه سیاسی فرا دولت - ملت نیز طلب نمی‌شود. بلکه سازوکارها و معیارهای جدیدتری را مبنای عمل و قضاوت قرار می‌دهد؛ روندی که متأثر از آثار و ضرورت‌های منطقی آن، دیگر نمی‌توان به هویت‌های تعریف شده معطوف به وفاداری سیاسی - ملی محدود گردید. مشابه آنچه که در چارچوب نظام سیاسی دولت محور، بیشتر افراد جامعه تنها به تعلقات خاص گروهی، قومی، نژادی و یا مذهبی بسنده نکرده و صرفاً به آنها اصرار نمی‌ورزند؛ بلکه بنابر ملاحظات عالی‌تر، تعلقات ملی را می‌پذیرند. بر این اساس به نظر می‌رسد که می‌توان به موازات وفاداری‌های سیاسی - ملی، علائق و وفاداری‌های دیگر نیز داشت (Faulks, 2001: 84). وفاداری‌ها و تعهدات و تکالیفی که فراتر از اعتبارهای سیاسی، جذابیت دارند. در این گستره می‌توان وفاداری‌های متداخل را به نمایش گذاشت (Sikkink, 1998: 527). یعنی تنوع فرهنگی و هویت‌های ملی شهروندان ممکن است با

یکدیگر همپوشی و تعامل داشته باشند. امری که لازمه تحققش این است که هویت‌های ملی و فرهنگی از شایستگی، ارزش رعایت و احترام برخوردار باشند. لذا، اغلب در حیات اجتماعی و سیاسی مستلزم تأیید و شناسایی هستند تا اینکه «تعلق» و وفاداری پدیدار شود (Tully, 2000: 212). به تعبیر دیگر، می‌توان به کنش انسان عصر جدید از ابعاد مختلف نگریست: گاهی در سطح بین‌المللی و گاه در سطح ملی، زمانی در ساحت فردی و گاهی نیز در قالب بشریت. یعنی انسان نسبت به هر مرجعی، کنش خاص دارد و مثل گذشته دارای تنش‌های ثابت نیست (سمتی، ۱۳۸۱: ۷۲). از این منظر، در فضای ناشی از فرهنگ رفتاری حاکم بر جامعه جهانی شده، تنوع و آزادی انتخاب کاملاً مشهود، رایج و طبیعی است (Mc. Corquodale, 1999: 735). لذا وابستگی به سرزمین به عنوان یک اصل وحدت بخش زندگی اجتماعی و فرهنگی موضوعیت و جایگاه مطلق خود را از دست داده و از بین خواهد رفت و جامعه‌ای بدون مرز و حدود جغرافیایی مستقر خواهد شد. در این تلقی، جهانی شدن فرآیندی اجتماعی است که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند (واترز، ۱۳۷۰: ۱۲).

ظهور هویت جهانی در افراد به موازات «هویت ملی» به جای تأکید مطلق بر آن و سیاسی قلمداد کردن آن، مقوله‌ای است که در پرتو گسترش هنجارهای اخلاقی و باورهای انسان تحت تأثیر حوزه‌های متفاوت و به همان میزان تأثیر گذار، تعریف و تبیین می‌شود. چرا که در دوران جدید، انسان تحت تأثیر تحولات و ارتباطات و اطلاعات جهانی، خصوصیتی را کسب کرده که آن را «خودآگاهی» و «همبستگی» نام نهاده‌اند؛ خودآگاهی و همبستگی‌ای که از مجرای خویشتن خویش باعث رفتارهای یکسان انسان در سطح جهانی می‌شود؛ جهانی به شدت به هم مرتبط و وابسته که در آن ارزش‌ها، جهان‌شمول می‌شوند. برخی پدیده‌ها و واقعیت‌های مهمتر که بر آنها تأکید و اصرار می‌شود (Leary, 1998: 265)؛ شاید آنچه که ماکس وبر «اخلاق مسئولیت» می‌نامد (جهانگلو، ۱۳۷۶: ۱۵۷). مسئولیت در قبال هنجارهای اخلاقی‌ای که برای گذشتگان، حال و آیندگان به یکسان معتبر است؛ مسئولیت در قبال هر انسانی که به صرف انسان بودن دارای حرمت است و بر این اساس برخی رفتارها نباید نسبت به هیچ انسانی انجام گیرد و برخی امور باید در قبال هر انسانی انجام پذیرد (Perry, 1997: 461).

شهروندی جهانی

در پرتو جهانی شدن امور و تغییر در کارکرد و صلاحیت‌های دولت، مفهوم «شهروندی ملی» - مفهومی معطوف به حقوق شهروندان - در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شده و بر اساس آن، آثار و پیامدهای شهروند حق مدار، به جامعه ملی محدود و محصور نمی‌گردد. در این گستره بر مبنای مفاهیمی عام، در گستره آگاهی‌های بدست آمده از «توافق»، «همکاری» و «اقدام مشترک» سخن گفته می‌شود و ملاحظات زیر را باید در نظر گرفت:

در این معنا، جامعه مدنی در برگیرنده گروه‌ها، افراد و موسساتی است که مستقل از دولت عمل می‌کنند اما در عین حال (و لزوماً) با دولت و جامعه سیاسی رابطه گسترده‌ای دارند. پس نهادهای جامعه مدنی، دلالت بر تعمد، تکلیف مشترک معطوف به ارزش و هنجارهای مشترک دارند که هر شهروندی، حقوق قانونی خود را در این گستره تعریف می‌کند (Kaldor, 1999: 210). به تعبیر دیگر، اگر جامعه مدنی به مثابه تلاش‌های برنامه‌ریزی شده نهادهای مدنی و داوطلبان پذیرفته شده است، لاجرم در گستره اقدامات مبتنی بر همبستگی مدنی - انسانی گروه‌ها و تشکلهای مدنی و نیز جنبش‌های اجتماعی، به فعالیت‌های فرامرزی مبادرت می‌شود و با برخورداری از سازماندهی جهانی، از ابزارهای ارتباطی فراملیتی استفاده کرده و به «جامعه مدنی جهانی» معنا می‌بخشند؛ در پرتو مؤلفه‌های بنیادین جامعه مدنی جهانی، به مثابه پارادایمی در حال ظهور، شهروندی جهانی طرح می‌شود.

از این منظر، جهانی شدن به صورت یک کل شعورگرا تجلی پیدا می‌کند که مستلزم وابسته کردن علایق فردی عام و فراملی است. در این نگاه «خویش‌شن فرد» به صورت شهروند جامعه ملی، به عنوان نمونه‌ای از بشریت تعریف می‌شود. بشریت در قالب حقوق فردی تعریف شده و در پرتو تمهیدات شهروند ملی، از طریق نظام بین‌المللی تحت نظارت و کنترل قرار می‌گیرد (Robertson, 1992: 282-286). در این معنا، شهروند به عنوان انسان، باید مورد محافظت قرار گیرد و تکریم شود و در وضعیت نامطلوب مبتنی بر اراده آزاد دولت‌ها، حمایت‌های بین‌المللی از شهروند، ضرورت می‌یابد.^۱ از این منظر، در رابطه میان دولت و فرد، نهادهای اجتماعی - مدنی و یا شبکه‌ای متکثر از نهادهای مدنی وجود دارند که در مقابل کنترل شدید (یا بی‌دلیل) و عدم رعایت حقوق شهروندان از آنها حمایت به عمل می‌آورند.

آنچه که گیدنز در پرتو تعریف جهانی شدن به منزله تشدید روابط اجتماعی در سراسر جهان که در آن، جوامع دور و غیرهمجوار از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند؛ شکل می‌گیرند و به هم وابسته می‌شوند، بر آن تأکید کرده و روابط محلی - بومی را نیز در قبال گسترش روابط اجتماعی فرازمانی و فرامکانی، جزئی از جهانی شدن تلقی می‌کند (Giddens, 1990: 64). از این رهگذر، هیچ رابطه خاص یا مجموعه‌ای از روابط نمی‌تواند به صورت منزوی یا مجزا وجود داشته باشد؛ بلکه همبستگی و وحدت افزایش می‌یابد و چون زمان و مکان از این میان برداشته شده، هر فردی در هر موقعیتی، همزمان هم یک فرد است و هم یک شهروند و عضو جامعه بشری بوده و یک شهروند جهانی محسوب می‌شود. بنابراین در پرتو شرایط گریزناپذیر شهروندی جهانی و وابستگی متقابل فزاینده فرهنگی، با تأکید بر شاخص‌های پویای هویت اخلاق انسانی مشترک، بر رابطه جمعی دیگری غیر از رابطه دولت‌ها با یکدیگر تأکید می‌شود و سیاست‌ها و خط‌مشی‌های حمایت از حقوق افراد در گستره شهروندی جهانی پیگیری می‌شود (Hutchings, 1999: 3). حمایتی که در دنیای جهانی شده پیچیده امروزی، اساس کار ویژه آنها، نوعی «مداخله‌طلبی» ضروری از حداقل‌های بنیادین حقوق شهروندی است. به تعبیر دیگر اگر در ساحت فرد، شهروندی ملی دچار مشکل گردد، به سبب تعلق و بستگی او به جهان و جامعه فراملی بشری، شهروندی جهانی او اصالت می‌یابد. آنچه تحت عنوان تعهدات با وصف جهانی یا تعهدات «Erga Omnes»^۲ برای هر دولتی شناسایی شده و سایر کنشگران بین‌المللی در رعایت آن دارای نفع فرض می‌شوند.

نتیجه‌گیری

ظهور بازیگران بین‌المللی، طرح مسائل و معضلات فراملی و ارائه اهداف و علایق مشترک در سطح جوامع داخلی و عرصه بین‌المللی، آن هم با بهره‌برداری از امکانات فنی ارتباط لحظه‌ای (شبکه ارتباط جهانی / اینترنت)، محیط جهانی و فضای بین‌المللی را دستخوش تحولات هنجاری و دگرگونی‌های ساختاری کرده است؛ تا آن حد که انسان‌ها فراتر از علائق ملی و سنتی محصور در مرزبندی‌های جغرافیایی، «مطلوب» خود را در سطح جهان، بدون هیچ مانعی جست‌وجو می‌کنند. در این نگاه، در اثر جهانی شدن، موازین و معیارهای ارتباطی - اجتماعی جدیدی بروز می‌کند و ارزش‌های جدیدی بر جوامع حاکم می‌شود. در این گستره، جوامع محلی و ملی ضمن اینکه می‌توانند ارزش‌ها و هنجارهای ملی - سنتی خود را به سایر نقاط ارائه دهند، در عین حال، پذیرای

ارزش‌های سایرین نیز هستند. جوامع ملی، دیگر در چارچوب محدود گذشته؛ بدون در نظر گرفتن جوامع دیگر؛ با دلبستگی صرف ارزش‌های بومی و معیارهای محلی، ملی، قومی و با تأکید بر هویت‌های بر گرفته از آنها نظم و نسق نمی‌یابند. بلکه متفاوت از گذشته، مرجعیت امور به معیارهای علمی- انسانی مشترک واگذار می‌شود؛ لذا هم جامعه ملی، جامعه‌ای است متأثر از تعاملات و مناسبات با جامعه جهانی و هم دولت ملی، دولتی است متأثر از عوامل و نهادهای بین‌المللی دولتی و غیردولتی. به عبارت دیگر، هویت انسان‌ها تحت تأثیر یک جامعه و یک ساختار اجتماعی ثابت قرار ندارد، بلکه بشر دارای یک هویت اجتماعی در عرصه بین‌المللی است (سمتی، ۱۳۸۱: ۷۲). واقعیتی که امروزه به لحاظ نظری و عملی، به بازنگری و تعریف مجدد ساختارها و مفاهیمی منتهی شده که بر حوزه و گستره صلاحیت نهادها و واحدهای سنتی، تأثیر جدی داشته است و مؤلفه‌هایی طرح شده که با تأکید بر آرمان‌های مشترک انسانی، مؤید منافع شهروندان و مصالح آنهاست؛ فرآیندی جهانی که سرانجام نقش‌ها و کار ویژه‌های نهادهای وابسته به دولت و حاکمیت را متحول ساخته است و شاید همانطور که گفته شد: «باید از ظهور هویت جهانی در افراد به موازات هویت ملی، به جای تکیه صرف بر این هویت و سیاسی قلمداد کردن آن سخن گفت»؛ یا به تعبیر دیگر «ظهور هویت‌های چندگانه». مقوله‌ای که در پرتو بسط و گسترش هنجارهای اخلاقی و باورهای انسان تحت تأثیر حوزه‌های متفاوت، در عصر جهانی شدن و با بهره‌گیری از ارتباطات لحظه‌ای تعریف و تبیین می‌شود.

یادداشت‌ها

1. Booth, Ken and Dunne, time. «Learning Beyond Frontiers» in: Human Rights in Global Politics, Tim Dunne (eds), Cambridge Univertson Press, 1999.
2. Ragazzi, Maurizio, The Concept of International Obligations ERGA OMNES, Oxford: Claredon Press, 1997).

منابع

فارسی

- اسلامی ندوشن، محمد علی، ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم، آرمان، یزد، ۱۳۷۲.
- اخوان زنجانی، داریوش، «جامعه مدنی و جامعه مدنی جهانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دوازدهم، شماره

- ۱۲۸-۱۲۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷.
- بویبو، نوربرتو، *لیبرالیسم و دموکراسی*، ترجمه بابک گلستان، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۶.
- جهانبگلو، رامین، *نقد عقل مدرن*، نشر و پژوهش فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۶.
- چاندوک، نیرا، *جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی*، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- روزنا، جیمز، «امنیت در جهان آشوب زده» در *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل*، گرد آوری و ترجمه: علیرضا طیب، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰.
- سمتی، محمد هادی، «جهانی شدن و روابط بین‌الملل: معمای سیاست در عصر پسا مدرن» در *جهانی شدن: برداشتها و پیامدها*، زیر نظر سید محمد کاظم سجادیپور، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۱.
- شی یرمر، جرمی، *اندیشه سیاسی کارل پوپر*، ترجمه عزت الله فولادوند، صلح نو، تهران، ۱۳۷۸.
- فرانکل، جوزف، *روابط بین‌الملل در جهان متغیر*، مترجم عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، تهران، ۱۳۶۹.
- کاسیرر، ارنست، *روسو، کانت، گوته*، ترجمه حسن شمس‌آوری و کاظم فیروزمند، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸.
- کولتی، لوچو، *روسو و نقد جامعه مدنی*، ترجمه حسن شمس‌آوری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸.
- کلییار، کلود آلبر، *نهادهای روابط بین‌الملل*، ترجمه و تحقیق هدایت الله فلسفی، فاخته، تهران، ۱۳۷۱.
- نقیب زاده، احمد، «برداشت‌های جدید از مفهوم روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال پنجم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۰.
- واترز، مالکوم، *جهانی شدن*، ترجمه اسماعیل مردانی‌گیوی و سیاوش مریدی، سازمان مدیریت صنعتی، تهران، ۱۳۷۰.
- والراشتاین، امانوئل، *سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپولیتیک و ژئوکالچر)*، ترجمه پیروز ایزدی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.

انگلیسی

- Albrow, martin. *Global Age*, Polity Press, 1996.
- Asbjorn, Eide. «*the Human Rights Movement and the transformation of the international order*», alternatives, 11(1985).
- Baehr, Peter. R. *Human rights: universality in Practice*, Macmillan Press L T D, London, 1999.
- Booth, Ken and Dunne, time. «*Learning Beyond Frontiers*» in: *Human Rights in Global Politics*, Tim Dunne (eds), Cambridge University Press, 1999.
- Bull, hedley. *The anarchical society: A study of order in world politics*, Palgrave, New York, 2002.
- Christenson, Gordon A. «*World Civil Society and the International Rule of Law*», in:

- Human Rights Quarterly, Volume 19, Number 4, November 1997.
- Colas, Alejandro. International Civil society, Polity Press, 2002.
- Eriksen, Erik and Weigard, Jarle. «*The end of citizenship? New Roles Challenging the political order*» in: The Demands of citizenship catriona Mc Kinnon (eds), Continuum, London, 2000.
- Evans, Tony. The Politics of Human Rights: A Global Perspective, Pluto Press, Lonaon, 2001.
- Everitt, Anthony. «*Culture and Citizenship*», in: Citizens: towards a citizenship culture, Bernard Crick, Blackwell publishers, Oxford, 2001.
- Faulks, Keith. Citizenship, Routledge, London, 2001.
- Giddens, A. The Concequence of Modernity, Stanford University Press, Stanford, 1990.
- Hutchings, Kimberly. «*Political Theory and Cosmopolitan Citizenship*» in: Cosmopolitan Citizenship, Kimberly Hutchings(eds). Macmillan Press L T D, London, 1999 .
- J.M.Barbalet. Citizen ship, World View, Delhi, 1997.
- Kaldor, Mary. «*Trannational Civil Society*», in: Human Rights in Global Politics, Tim Dunne(eds), Cambridge University Press, Cambridge, 1999.
- Leary, virginiq A. «*Globalization and Human Rights*», in: Human Rights: New Dimensions and challenges, Janusz Symonidos (ed), UNESCO, Sydney, 1998.
- Linklater, Andrew. «*Cosmopolitan Citizen Ship*», in: Cosmopolitan Citizenship, Kimberly Hutchings (eds), Macmillan press L T D, London, 1999.
- Loughlin, Martin. «*Rights, Democracy, and Law*» in: Sceptical Essays on Human Rights, Tom Campbell (eds), oxford university Press, oxford, 2001.
- Madison, G.B. the political Economy if civil Society and Human Right, Routledge, London, 1998.
- Mc. Corquodale, R. and Richard Fairbrother. «*Globalization and Human Rights*» in: Human Rights Quarterly, Volume 21, 1999.
- McGrew, Anthony. Realism vs Cosmopolitanism: «*A Debate Between Barry Buzan and David Held*» in: Review of International Studies, Volume 24, 1998.
- Miller Danid. Bounded Citizenship in: Cosmopolitan, Kimberly Hutchings (eds), Mcmillan press, London, 1999.
- Minow Martha. «*Rights and Cultural Difference*» in: Identities, Politics and Rights, Austin sarat(eds), University of Michigan, Michigan, 1998.
- Perry, Micheal. J. «*Are Human Rights Universal ? the Relativist Challenge and Related Matters*» in: Human Rights Quarterly, Volume 19, 1997.
- Ragazzi Maurizio. The Concept of International pbligations ERGA OMNES,

-
- Claredon Press, Oxford, 1997.
- Robertson, Ronald. *Globalization: social Theory and Global Culture*, sage, London, 1992.
- Shaw Martin. «*Global Society and Global Responsibility: The theoretical, Historical and Political limits of International Society*» in: *international Society after the cold War*, Rick fawn and Jeremy Larkins (eds), Macmillan Press L T D, London 1996 .
- Sikkink Kathryn. «*Transnational Politics, International Relations and Human Rights*» in: *Political Science and Politics*, 1998.
- Taylor Paul. *International Organization in the Age of Globalization*, continuum, NewYork, 2003.
- Tully James. «*The challenge of Reimagining Citizenship and Belonging in Multicultural Societies*» in: *The demands of Citizenship*, Catriona Mc Kinnon and Iain Hampsher-Monk (eds), Continuum, London, 2000.
- Turner Scott. «*Global civil Society, Anarchy and Governance: Assessing an Emeging Parading*» in: *Journal of Peace Research*, Volume 35, no.1, 1998.